

پیش‌خواب

«غرب و براندازی جمهوری اسلامی ایران» در آیینه یک پژوهش نوانتشار

سیاهه یک تلاش نافرجام

■ شاهد توحیدی

باز خوانی تلاش های اردوگاه استکبار برای براندازی نظام جمهوری اسلامی در چهار دهه اخیر، در زمره سرفصل های شاخص تاریخ پژوهی انقلاب و نظام اسلامی به شمار می رود. سوگمندها نه باید اذعان کرد این امر آنچنان که باید مورد توجه محققان قرار نگرفته و آثاری اندک در این مقوله تولید شده است. کتانی که هم‌اینگ در معرفی آن سخن می‌رود، در زمره همین آثار معدود است که به همت مرکز اسناد انقلاب اسلامی منتشر شده است. ولی‌الله حامی مؤلف اثر در دیباچه خویش، به ترتیب ذیل به تبیین اهمیت این اثر پرداخته است:

«حیرت‌ نگرانی غرب از وقوع انقلاب اسلامی در ایران نه تنها ناشی از عدم درک و آشنایی صحیح آنها با جریان‌ها و تحركات داخلی و فرهنگ سیاسی و فکری درون جامعه ایران بود، بلکه بروز چالش در منافع سرشار سیاسی و اقتصادی آنها نیز بر ابعاد این‌ نگرانی می‌افزود. ایران به عنوان یکی از بزرگ‌ترین دارندگان منابع گاز و نفت مرز مشترک ۲۵۰۰ کیلومتری با یکی از پایه‌های نظام دو قطبی در دوران جنگ سرد دارد. کشور ما جایگاه مهمی در کمربند اسلامی به عنوان یکی از قوی‌ترین مراکز فکری و فرهنگی و همچنین موقعیت استراتژیک آن در منطقه حساس خاورمیانه در گردونه منافع حیاتی و امنیتی غرب و قدرت‌های بزرگ دارد. پیچیدگی رفتار متقابل غرب وایران فارغ از عنصر زمان ناشی از عواملی از این دست بوده است. شدت و ضعف برخورد و تعامل غرب با ایران چه قبل و چه بعد از انقلاب تا حدود زیادی تابع و وابسته به همین عوامل است. مطالعه تحولات پیشین و بررسی



پنجمین آیت‌الله‌علوی تهران، آیت‌الله‌علوی که یک دیدار عمومی

تاریخ معاصر ایران مؤید این واقعیت است که پس از پیروزی انقلاب، غرب و قدرت‌های بزرگ عملاً امتیاز حضور و دخالت مستقیم در جریانات جاری جامعه ایران را از دست داده‌اند. در این بین حتی بازیگران حاشیه‌ای نیز به شدت تحت تأثیر قرار گرفته‌اند. برای مثال بیش از ۸۰ درصد واردات نفت رژیم صهیونیستی از ایران تأمین می‌شد که هر گونه خلیی در این امر ضربه سنگینی را به اقتصاد این رژیم وارد می‌ساخت. از سوی دیگر این رژیم هم‌پیمان نظامی نیرومندی را از دست داده است و سیاست‌های جدید ایران در قبال فلسطین و حمایت آنها تا سرحد حذف اسرائیل عملاً منجر به درهم ریختگی برنامه‌ها و سیاست‌های آنها شد. در چنین شرایطی بود که ازبایان غربی شاه برخلاف برآورد های اطلاعاتی خود با خیزش عمومی و غیرقابل بازگشت مردم ایران روبه‌رو شدند و با سرعت گرفتن جریان انقلاب اسلامی توان هر گونه تصمیم‌گیری را از دست دادند اما وقتی موشکافانه‌تر به خصوصت غرب با جمهوری اسلامی ایران می‌نگریم، به طول سه دهه گذشته این مخاصمه و رویارویی در سطوح و لایه‌های گوناگونی جریان داشته و نموده‌ها و جلوه‌های مختلفی را از خود بروز داده است. زمانی دشمنی غرب در قالب مخالفت با شکل‌گیری نظام و حاکمیت اسلامی جلوه می‌کرد. گاهی خصومت غرب در حمایت از دشمنان نظام جمهوری اسلامی مثل رژیم بعثی عراق و مناقیقین ظهور و بروز می‌یافت. برخی ایام ایران را حامی تروریسم و ناقض حقوق بشر می‌خواندند و در حال حاضر هم که فرزندان این مرز و بوم به توانمندی‌های علمی، هسته‌ای، دفاعی، نظامی و اقتصادی دست یافته‌اند، خقد و کینه خود را در دستیابی ایران به فناوری‌های روز آشکار می‌کنند. به راستی رمز و راز دشمنی و خصومت دنیای غرب با نظام جمهوری اسلامی در چیست؟ آیا صرفاً سطح متنازع در هسته‌ای شدن ایران، حقوق بشر و یا به اصطلاح تروریسم است؟ در حالی که با نگاه متفاوتی می‌توان درک کرد که دشمنی غرب فراتر از مسائل ادعایی فوق است.»

■ **علی احمدی‌فراهانی**

همان گونه که در صفحه پیشین اشارت رفت، سال‌ها پیش در چنین روزهایی، دستگاه‌های امنیتی نظام رصد باند مهدی هاشمی معدوم را در دستور کار خویش قرار دادند. این جریان پیشینه جنایتکارانه‌ای داشت و پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، مر تکب قتل‌های فراوانی شده بود. باز تر ین نمونه در این سیاهه، قتل آیت‌الله سیدابوالحسن شمس‌آبادی است که در سایه نزدیکی انقلاب و عدم اعتماد مردم به دستگاه قضایی رژیم شاه در غفلت قرار گرفت. مقالی که پیش رو دار ید سه باز خوانی زمینه‌ها و پیامدهای این رویداد پر آذینه است. امید آنکه تاریخ پژوهان انقلاب را مفید و مقبول آید. ■ ■ ■

■ **«شهید جاوید» کلید یک اختلاف**

بی‌تردید انتشار کتاب شهید جاوید بهانه لازم را به باند تبهکار مهدی هاشمی داد تا نیات خود را عملی سازد. از این رو شناختن مضمون این اثر، مؤلف آن و نیز بارتاب‌های انتشار این کتاب در این مقام ضروری به نظر می‌رسد. نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی نویسنده کتاب «شهید جاوید» به سال ۱۳۰۲ در نجف‌آباد اصفهان به دنیا آمد. تحصیلات حوزوی را تا سطح عالی نزد استادانی چون مرحوم آیت‌الله رحیم ارباب و مرحوم آیت‌الله میرزا علی شیرازی و مرحوم آیت‌الله شیخ‌احمد فیاض مدھی طی کرد و سپس راهی قم شد و از درس خارج فقه و اصول آیت‌الله بروجردی و نیز دروس حضرت امام خمینی(ره)، آیت‌الله داماد و آیت‌الله حاج‌شیرخ مرثی حائری بهره برد. وی همچنین از محضر استاد علامه طباطبایی نیز استفاده کرد. موضوع کتاب شهید جاوید یکی از مهم‌ترین مباحثی بود که پیش از انقلاب مدتی روند فعالیت‌های مخالفان رژیم شاه را تحت‌الشعاع قرار داد. بحث بر سر این کتاب، اختلاف میان روحانیون را در اصفهان به شدت دامن زد. این کتاب درباره علم امام و مسائل مرتبط بر آن بود. کتاب به نمایندگی مالی عدم آگاهی امام حسین(ع) از شهادت، هنگام عزیمت به کربلا بحث می‌کرد و معتقد بود هدف امام حسین(ع) از حرکت به کربلا تأسیس حکومت اسلامی بود، بنابراین از شهادت خود اطلاع نداشت. این نظر روحانیون به منزله انکار علم امام بود و مخالفت عده‌ای روحانیون را در پی داشت. تقریظ آیت‌الله منتظری و مشکینی بر این کتاب، اختلافات را بیشتر کرد.

■ **نظری بر ادعاهای باند مهدی هاشمی درباره آیت‌الله شمس‌آبادی**

آیت‌الله شمس‌آبادی نماد رهبریتی جبهه مخالف بود؛ بنابراین در نظر مهدی هاشمی، وی روحانی ارتجاعی و ساکت در برابر جریان‌های سیاسی ارزیابی می‌شد و قتل او برای پیشبرد اهداف نهضت جاوید بود؛ البته علل و عوامل دیگری را مهدی هاشمی در دادگاه رسیدگی به پرونده قتل آیت‌الله شمس‌آبادی در زمان شاه ارائه داد، از جمله اصلاح جامعه روحانیت، مسائل اقتصادی (دریافت وجوهات شرعی از جانب علما) و هشدار به حوزہ‌های علمیه برای اصلاح. حجت‌الاسلام والمسلمین درّی نجف‌آبادی در خاطرات خود درباره قتل آیت‌الله شمس‌آبادی و اقدامات مهدی هاشمی می‌گوید: «نمی‌توان گفت مرحوم شمس‌آبادی نسبت به حضرت امام(ره) توهین کرده است. هر چند ممکن است در بعضی موارد حرفی که نشان‌دهنده کم‌مهری یا بی‌مهری بود، گفته باشد؛ و چه بسا افرادی مثل مهدی هاشمی



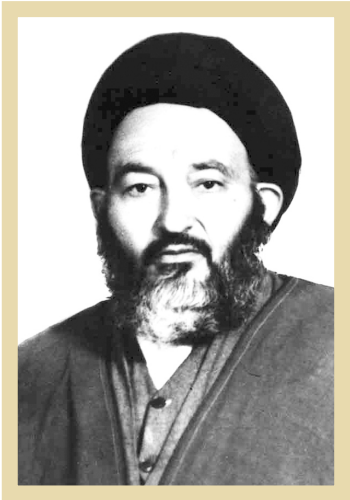
«مهدی هاشمی، کتاب شهید جاوید و ترور آیت‌الله سیدابوالحسن شمس‌آبادی»

روایت یک داستان تراژیک

جنایتی از قبیله تزویر!

جهت توجیه کار خود این حرف‌ها را زدند. این مسئله قابل ذکر است که مهدی هاشمی نیز تا آن حد صادق و قابل اعتماد نبود که تمام حرف‌هایش را بتوان پذیرفت و حتی اگر آب‌سور کنیم! مرحوم شمس‌آبادی گفته باشد که امام خمینی(ره) را نسبت به آیت‌الله خویی قبول ندارد، نمی‌تواند مجوزی برای کشتن وی باشد.»

پس از پایان این جریان و قتل آیت‌الله شمس‌آبادی، حتی نیروهای گفته‌شده مؤمن نیز این اقدام را محکوم کردند. حضرت امام خمینی(ره) از ابتدای نهضت تا پیروزی، از روحانیون و افرادی که وارد مبارزه سیاسی نشده بودند را مورد سؤال قرار نمی‌داد و حتی کوچک‌ترین توهینی به آنان نمی‌کرد. به هر صورت، بیماری فکری مهدی هاشمی و فراهم شدن زمینه‌ها و بهانه‌ها، وی را به قتل آیت‌الله شمس‌آبادی کشاند. مهدی هاشمی در اعترافات خود پس از انقلاب در این ارتباط و علل برخورد و جبهه‌گیری علیه آیت‌الله شمس‌آبادی می‌گوید: «در اینکه مسئله روحانیت ارتجاعی و مخصوصاً آقای شمس‌آبادی در نظر من خیلی حساس‌تر نبود و من نیز در جلسات هیئات مطرح می‌کردم و حساسیت بچه‌ها را عموماً در آن جهت تحریک می‌کردم هیچ بحثی نیست...». در واقع ماجرای کتاب شهید جاوید حتمیست و بهانه خوبی برای تهدید هاشمی بود تا به زعم خود روحانیون مبارز و ارتجاعی را هم بازشناسد و بر اساس برداشت‌های غلط خود، دست به تصفیه آنها بزند. این مضمون از دو مورد قتل مرحوم سیداسماعیل حسینی و



د

شواهد نشان می دهد امام خمینی در دوران پیش از پیروزی انقلاب، هیچ‌گاه به دفاع از مهدی هاشمی روی خوشی نشان ندادند و با شرکت بر خی اصحاب خویش در اعتصاب کلیسای «سن‌مری» نیز مخالفت کردند. اطر افسیان نقل می کنند که رهبر کبیر انقلاب به گاه این مخالفت، برای مهدی هاشمی از لقب قاتل استفاده و شهادت آیت‌الله شمس‌آبادی را به وی منتسب می کردند

در مورد تبعید آقای صافی به آیت‌الله گلیاپگانی ارسال می‌شود. آیت‌الله شمس‌آبادی در تاریخ ۵۰/۱/۱۴ در جلسه‌ای که در منزل حاج آقا مرثی ابطحی با شرکت ۲۰ نفر از علما تشکیل می‌شود، سخنانی علیه بی‌حجابی و اشاعه فحشا بیان می‌دارد و اهل و عطف و منبر را به موضع‌گیری علیه فساد فرامی‌خواند که ساواک آن را به مرکز مخایره می‌کند. همچنین ساواک در سال ۵۳ از تأکید آیت‌الله شمس‌آبادی مبنی بر استغفای روحانیون از اواقف خبر می‌دهد.

■ **یک جنایت و پیامدهای آن**

همان‌طور که شرح حال مختصر آیت‌الله شمس‌آبادی نشان می‌دهد به رغم تبلیغات وسیع مهدی هاشمی و هوادارانش، ایشان به آن صورت غوغاسالارانه که این طیف مدعی بود در زمره علمای ساکت قرار نداشته است اما مهدی هاشمی متأثر از الگوهای انحرافی‌اش و برداشت‌های غلط او از مبارزه و همچنین دید او نسبت به شخصیت آیت‌الله شمس‌آبادی، وی را به جنایت در حق این عالم بزرگوار کشاند و سرانجام نیت پلید خود را عملی کرد. آیت‌الله شمس‌آبادی در ساعت ۴ بامداد روز چهارشنبه، ۱۳۵۵/۱/۱۸ در حالی که به اتفاق همسرش عازم مسجد بود، در جلوی منزلش به وسیله سرنشینان یک اتومبیل ربوده و ساعتی بعد جسد بی‌جانش در دو کیلومتری «درجه‌پاز» اصفهان در کنار جاده فرعی به وسیله رهگذران کشف شد. وی هنگام قتل ۷۸ سال داشت. این واقعه شور و هیجان زیادی در شهر ایجاد کرد. حجت‌الاسلام والمسلمین درّی نجف‌آبادی در خاطرات خود می‌گوید: «آن ایام شهادت مرحوم آقای شمس‌آبادی، تحول عظیمی در میان مردم اصفهان به وجود آورد. مراسم تشییع جنازه ایشان با عظمت و شکوه خاصی در این شهر برگزار شد.»

زنده‌یاد حجت‌الاسلام والمسلمین حاج آقا مهدی مظاهری از خطبای نامدار اصفهان و نیز ملازمان آیت‌الله شمس‌آبادی، ماجرای شهادت وی را بدین شرح روایت کرده است: «مهدی هاشمی معدوم با همکاری جماعتی که گرد خود جمع کرده بود، آقای شمس‌آبادی را به شهادت رساند. ماجرا از این قرار بود که آقای شمس‌آبادی بین‌الطلوعین برای اقامه نماز، به مسجد جعفر طیار می‌رفتند. مسجد جعفر طیار تا منزل آقا، فاصله کوتاهی داشت و تا مدتی آقا پیاده به آنجا می‌رفتند اما در این اثر به واسطه آنکه آنجا به گونه‌ای مشکوک، مزیم پهلوی پنهان نبود اما به گونه‌ای مشکوک، شمس‌آبادی شمس‌آبادی بود که به دلیل وجهه سیاسی و اجتماعی ایشان، رژیم پهلوی مجبور به دستگیری‌های گسترده و برخورد با عاملان آن شد. البته اقدامات رژیم پهلوی در این زمینه، به دلیل ماهیت غیر مردم‌دوستانه آن، نتوانست نزد مردم مقبول بیفتد و با شک و تردید به آن می‌نگریستند. همین مسئله بعدها موجب سوءاستفاده مهدی هاشمی و اعضای تبهکار باند او شد.

■ **آیت‌الله شمس‌آبادی که بود؟**

آیت‌الله سیدابوالحسن شمس‌آبادی در سال ۱۳۲۶ هجری قمری در اصفهان دیده به دنیا گشود. جد اعلای او مرحوم سیدمحمد لاریجانی بود که به قصد تحصیل، از مازندران به اصفهان هجرت کرده بود. آقای شمس‌آبادی دروس سطح را در اصفهان به پایان رساند و آن‌گاه در ۲۵ سالگی، اصفهان را برای ادامه تحصیل به قصد نجف اشرف ترک کرد. وی سال‌ها بعد از آن محضر درس مرحوم آیت‌الله اصفهانی و درس اصول مرحوم آیت‌الله آقاضیای عراقی کسب فیض کرد. نامبرده در مدت اقامت در نجف اشرف از محضر بزرگان دیگری چون مرحوم سیدعبدالهادی شیرازی و مرحوم آیت‌الله سیدجمال‌الدین گلیاپگانی بهره برد و پس از ۱۲ سال به موطن خود- اصفهان- بازگشت و به تدریس و اقامه نماز- جماعت در این شهر پرداخت. آیت‌الله شمس‌آبادی که نمایندگی مالی مرحوم آیت‌الله العظمی خویی را برعهده داشت فعالیت‌های خود را در کمک به ایام و مستمندان و تأسیس مؤسسه‌های خیریه جهت پخشید و شناسایی عاملان آن دست زد. حتی شخصی محمدرضا پهلوی (شاه) در یک ژست تبلیغاتی و عوام‌فریبانه دستور پیگیری و برخورد با عاملین این جنایت را صادر کرد. بدین ترتیب به دنبال پیگیری‌های مجدانه رژیم پهلوی، زندان‌رمری قهردریجان در تاریخ ۱۳۵۵/۲/۸ تعداد ۲۲ نفر از اعضای باند مهدی هاشمی را به اتهام قتل دستگیر و روانه زندان کرد؛البته مهدی هاشمی به دلیل ارتباطاتی که با ساواک داشت

چند روز بعد از دیگران به دادسرا احضار شد. دادگاه بدوی ۲۱ نفر از این افراد، از جمله مهدی هاشمی را به اعدام محکوم کرد؛البته این حکم با تلاش هواداران مهدی هاشمی در خارج از زندان و ارتباطی که خود وی با ساواک داشت، پس از فرجام‌خواهی در تاریخ ۱۳۵۷/۶/۱۹ نقض شد. در این دوره، مهدی هاشمی برای جلب نظر ساواک به منظور تیرنه خود تلاش زیادی به کار برد و از همان ابتدا هرگونه حرکت خود را با نظر ساواک انجام می‌داد. نامبرده در اعترافات خود در سال ۱۳۵۶ چنین می‌گوید: «هنگامی که افرادی از قهردریجان دستگیر شدند و خود من نیز توسط احضاریه به دادسرا احضار شده بودم، به می‌رلوحی آنظامی و همکار رساواک! مراجعه اکردم! و نسبت به نحوه برخورد با این

۹جوان

اروزنامه جوان | شماره ۵۷۴۰

حادثه و دستگیری تعداد زیادی از دوستان با او به مشورت پرداختم. او نیز با رضوی آسرباز پرس ساواک! تماس گرفت و بالاخره من مجبور شدم به رغم میل باطنی همسراه میرلوحی با رضوی دیدار کنم...».

مهدی هاشمی تنها دو روز پس از بازداشت، در نامه‌ای به ریاست ساواک اصفهان، ضمن ارائه اطلاعاتی، در خواست آزادی خود را برای کشف حقیقت ماجرا و بیان نکات مهم یادآور شد. وی در این نامه نوشته بود: «هم‌اکنون عوامل زیادی در نظر دارند با اشاعه اراجیف و ارسال نامه‌های ساختگی و اعتراضاتی قلابی و به میان کشیدن پای عقده‌های شخصی و محلی، ذهن مقامات قضایی استان را از کشف سرخ اصلی منحرف سازند و در این بخش موفقیت نسبی نیز کشف کرده‌اند و عده‌ای از زارعان زحمتکش که پس از انقلاب سفید منافع فتودالیسم محلی و عوامل مالکان سابق را تأمین نموده و طبق رهبری‌های داهیانه شاهنشاه آریامهر، استقلال ملی و ذاتی خویش را مراعات می‌کرده‌اند، به دام سوءظن و اتهام انداخته‌اند. عوامل مزبور که نام‌شان به عللی افشا نمی‌شود، متأسفانه پس از رستاخیز شکوهمند ایران با ماسک‌های دیگری همان خط‌مشی دیرینه خود را در منطقه لنجان و قهردریجان ادامه می‌دهند و با طرح نمودن مسائلی بی‌اساس از قبیل شهید جاوید که خود مؤسس آن بوده‌اند، در این منطقه ایجاد بلوا و سرودنا نموده و در نتیجه عده‌ای از افراد بی‌گناه که نه زیربنای فکری و نه انگیزه این‌گونه جنایت‌ها در وجودشان یافت نمی‌شود، به محرومیت و بازداشت کشیده شده‌اند. ناهماهنگی جزئی در اظهارات بازداشت‌شدگان، که معلول رعب و وحشت ناشی از دستگیری بوده، باعث سوءظن مقامات قضایی به ما شده، در حالی که افکار و خدمات اجتماعی و همکاری‌های همه‌جانبه‌ام با سازمان شما پوشیده نیست. تیمسار معظم اکنون نه با انگیزه استمداد شخصی، زیرِای گناهی ما به زودی بر مقامات قضایی روشن خواهد شد، بلکه به خاطر کشف حقیقت این جنایت و عوامل آن، چون نکات مهم و ارزنده دیگری نیز در اختیار دارم که تنها در صورت آزادی می‌توان آن را کشف [کنم] و از اختیار شما بگذارم...».

■ **حربه‌سازی مهدی هاشمی برای ساواک**
مهدی هاشمی پس از درخواست فوق و با توجه به سکوت ساواک، پس از یک هفته، دوباره نامه‌ای به رئیس ساواک اصفهان می‌نویسد و این بار به جای کشف حقیقت خلاصی از زندان می‌خواهد تا نماینده ساواک ملاقات کند تا اطلاعات خود را در اختیار آنها قرار دهد؛ و بدین صورت طی ملاقاتی اطلاعات خود را درباره ماجرای قتل مرحوم شمس‌آبادی در اختیار ساواک قرار می‌دهد. اعتراف مهدی هاشمی به نقش خود و دوستانش در این حادثه، موفقیت بزرگی برای ساواک به حساب می‌آمد به خصوص که این کشف قبل از سفر شاه به اصفهان - که قرار بود در اواخر اردیبهشت سال ۵۵انجام شود- صورت گرفت و این فرصت را برای ساواک پیش آورد تا کشف را در قتل مرحوم شمس‌آبادی را با ورود شاه به اصفهان مرتبط کند و از آن بهره‌برداری تبلیغی نماید. به دنبال این ماجرا، روزنامه اطلاعات در تاریخ ۲۵ اردیبهشت ۱۳۵۵ با تیتیر درشت «شبهه ترور حجت‌الاسلام شمس‌آبادی در کشف شاه به اصفهان را دانشجو، طلیه، مکانیک و یک نفت‌فروش که حجت‌الاسلام شمس‌آبادی را متجع می‌دانستند، معرفی کرد و با تیتیر درشت دیگری نوشت: «هتمان، طرفداری خود را از آیت‌الله آخمینی و انگیزه قتل را در بازپرسی شرح دادند.»

با کشف چگونگی قتل مرحوم شمس‌آبادی و ماهیت عاملان آن، ساواک به فعالیت تبلیغاتی مهدی علیه روحانیون و مبارزین انقلابی دست زد. ساواک از این مسئله برای ترور شخصیت‌ها و ایجاد تنش و اختلاف در جامعه و روحانیت، تضعیف جبهه مبارزه با طاغوت، سرگرم نمودن علما و توهین به امام و روحانیت و ده‌ها مورد دیگر استفاده کرد. دستگاه امنیت، در خلال این جریان، در داخل و خارج از کشور به نفع خود و کوشید و برای نشان دادن اقتدار خویش و تضعیف جبهه مبارزات به تبلیغات گسترده‌ای دست زد. جریان مهدی هاشمی و همفکرانش را می‌توان جریان «حیله و تزویر» نامید؛ جرایمی که با موج‌سواری بر معادلات سیاسی و اجتماعی و چرخش‌های زامنی و در کش‌وفوس‌های جامعه موجودیت خود را حفظ کرد و توانست در بسیاری از موارد موازنه‌ها را به نفع خویش سنگین سازد به طوری که موفق شد با همین اعمال، عده‌ای را بفریبد، در همین زمان، علاوه بر بعضی حمایت‌های داخلی، جمعی از ایرانیان مبارز خارج کشور که در کلیسای «سن‌مری» شهر پاریس برای بازگشت آیت‌الله خمینی به ایران تخصص کرده بودند، هم‌زمان خواستار آزادی مهدی هاشمی و تعداد دیگری از زندانیان سیاسی شدند.

با این همه و در پایان این مقال، ذکر این نکته مهم ضروری است که امام خمینی هیچ‌گاه به دفاع از مهدی هاشمی روی خوشی نشان ندادند و با شرکت برخی اصحاب خویش در اعتصاب کلیسای «سن‌مری» نیز مخالفت کرد. در اطرافیان نقل می‌کنند که رهبر کبیر انقلاب به گاه این مخالفت، برای مهدی هاشمی از لقب قاتل استفاده و شهادت آیت‌الله شمس‌آبادی را به وی منتسب می کردند.